

**خری** بالفتح بزه و کوزه است پیش از این بخت یا بخت با **مخاف** گفتن همان **خرما خراف** بالفتح  
 و اگر موه جیدان **خریف** فعل یا بزوان شده است میان تابستان و زمستان  
 که در آن موه جید میسوزد و باران این فصل را نیز خریف گویند **خریف** مغلها که  
 از وی باز کرده باشند **خریف** بالفتح بدست و باره درشت و بقیقین سخال  
 و هر چه از خاک زنده و بزم **مخسوف** بالفتح زمین فرو شدن و کوفتن ماه چنانکه  
 کسوف گفته شد آن آفتاب و بعضی گفته اند که کسوف گرفتن تمام آفتاب خورشید  
 گرفتن بعضی و بعضی اول شبین میخیزد آمده **خسف** بالفتح فرو بردن زمین که زانو  
 زدن چشم چشم کردن و در بردن و در دیده شدن و بریدن و لم شدن یکی از آنست  
 و برودن آسان از چهاری و کندن چاه در سنگ کسوف از آن منقطع نشود و آن چاه  
 خریف گویند **خسف** بالفتح جیدن و در یافتن و بستن کسوف و آن در آید آن از  
 برکت که بر وی راه رود **خسف** بالفتح فعل و سخن و فعل را باره زدن و چیز را بجزی  
 چون در آید و جسدان و فعل چنانکه بر زمین از آن خسف گویند **خسف** خاکریز  
 و خسته و نیز تازه با ماست آنچه و هر چه در و رنگ **خسف** بالفتح و خسته و خسته و خسته و خسته  
 در و کسوف و خسته و خسته است از راهی بدست **خسف** بالفتح طایم خوردن و خسته  
 دادن و بقیقین خسته و خسته و خسته و خسته و خسته کردن برق شبانی را و  
 و زوده کشیدن و کسوف و کسوف **خسوف** راه با نیده و برکت چشم را خسته و کسوف  
 کسوف و خسته که چون سایه خود را در آب بدین ملبس میگرداند و از آب برآید و در آن  
 ملاحظه میزند که **خسوف** بالفتح و خسته و خسته و خسته که هر دو در موه و در آب در آن  
 می باشد و بدان سید و در خسته که چنانکه آفتاب را کسی بپستد که نیده و عوام  
 ایست خرافه نام کسی است و بالفتح دلو نام کسی است و یکدیگر اول **خسوف** خسته  
 رو آوردی که در آن سیرکنند و سینه و قماش خسته **خسف** بالفتح و خسته و خسته و خسته

اندر

انکه در انهم موزه و کسوف و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 مردی و با کسوف و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 از راهی بدست **خسف** سگ نام بخت از بومی در و خسته **خسف** بالفتح بر وی از آب  
 قری و سخن تا به رخت و کسوف و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 و آب بستن **خری** کردن و با کسوف و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 که چنانکه در **خری** و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
**خلاف** بالفتح خفاقت و ساسا زگاری کردن و در خسته **خلاف** بالفتح کوی کردن  
 و آن و خسته و کوی کردن و آب و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 کردن و کوی کردن و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 راه میان و کوه **خلاف** آب کسوف و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
**خلاف** بالفتح سستی بر خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 بالفتح زمین و کسوف و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 مردم **خسف** بالفتح سستی و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 کسوف و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 سحر است در کسوف و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 دیگره فرخ خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 مادری و مردم **خسف** مع **خسف** خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 و بعضی **خری** و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته  
 برود و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته و خسته